یادداشت

تأملی در باب ضرورت بازنگری در مأموریت شورای راهبری دولت چهاردهم

شورای راهبری و آزمونی که برگزار نشد

محمدشهریاری‌بناب
دانشجوی دکترای علوم سیاسی

یکی از ابتکارات مهم مسعود پزشکیان در آغاز تشکیل دولت چهاردهم، ایجاد شورای راهبری برای بررسی تخصصی و کارشناسی گزینه‌های وزارتخانه‌ها و برخی مدیریت‌های کلان بود. فلسفه تشکیل این شورا نیز روشن بود؛ انتخاب مدیران ارشد دولت نباید صرفا تابع روابط سیاسی، فشار گروه‌ها و تصمیم‌های فردی باشد، بلکه باید براساس بررسی صلاحیت‌ها، سوابق، توانایی‌ها و معیارهای کارشناسی صورت گیرد. اکنون که دولت، با همه اتفاقات و حوادثی که در این مدت پشت سر گذاشته و در شرایط جنگی و بحرانی امروز قرار گرفته، وارد سومین سال فعالیت خود شده است، یک سؤال اساسی همچنان بی‌پاسخ مانده است: چرا مأموریت شورایی که برای انتخاب مدیران چنین اهمیت و ضرورتی پیدا کرده بود، باید درست پس از انتخاب و انتصاب آنان پایان می‌یافت؟ اگر قرار بود شورای راهبری تنها گزینه‌ها را بررسی و تعدادی را به رئیس‌جمهور معرفی کند، در واقع با یک فرایند انتخاب مواجه بودیم، نه یک سازوکار راهبردی برای ارتقای کیفیت مدیریت کشور. در حالی که انتخاب مدیر، پایان کار نیست، بلکه تازه آغاز کار است و از همین‌جاست که بحث اصلی این نوشته شکل می‌گیرد؛ چراکه انتخاب بدون پایش، ارزیابی، بازخورد و اصلاح، اساسا یک فرایند ناقص است.

چنانچه گفته شد، نخستین مسئله، تفکیک میان «انتخاب» و «نظارت» است. اگر شورای راهبری تنها وظیفه داشته باشد که پیش از انتصاب، صلاحیت افراد را بررسی کند و پس از آن دیگر هیچ نسبتی با عملکرد همان افراد نداشته باشد، این شورا عملا تبدیل به یک فیلتر ورودی شده است؛ یعنی افرادی را بررسی کرده، امتیاز داده، پیشنهاد کرده و پس از آن پرونده را بسته است. اما سؤال اینجاست که معیارهایی که براساس آن یک نفر شایسته وزارت یا مدیریت تشخیص داده شده، پس از انتصاب چه می‌شوند؟ اگر تخصص، تجربه، سابقه مدیریتی، توان تصمیم‌گیری و برنامه فرد، مبنای انتخاب او بوده است، چرا همین معیارها نباید در ادامه برای سنجش عملکرد او مورد استفاده قرار گیرد؟ مگر نه اینکه فلسفه اصلی تشکیل شورا، کمک به انتخاب مدیر شایسته بود؟ بنابراین باید پرسید مدیر شایسته‌ای که شورا انتخاب یا معرفی کرده، امروز چه کرده است؟ آیا همان توانایی‌هایی که در زمان انتخاب درباره‌اش صحبت می‌شد، در میدان عمل نیز دیده می‌شود یا خیر؟ به زبان ساده‌تر، اگر شورای راهبری مسئول انتخاب بوده، آیا نباید حداقل نسبت به نتیجه انتخاب خود نیز احساس مسئولیت داشته باشد؟ این سؤال زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که توجه داشته باشیم اطلاعاتی که در زمان انتخاب یک مدیر در اختیار تصمیم‌گیرندگان است، با اطلاعاتی که پس از چند ماه یا چند سال مدیریت درباره او به دست می‌آید، یکسان نیست. یک رزومه، چند مصاحبه، سابقه مدیریتی و برنامه‌ای که یک فرد برای اداره یک وزارتخانه ارائه می‌کند، نمی‌تواند نشان دهد که او در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده مدیریت کشور چگونه رفتار خواهد کرد. مدیر زمانی محک می‌خورد که با کمبود منابع، بوروکراسی سنگین، فشارهای سیاسی، تعارض منافع، بحران‌های اقتصادی، مسائل امنیتی، حوادث غیرمترقبه و ده‌ها مانع دیگری که در روز نخست انتخاب او قابل پیش‌بینی نیستند، مواجه شود. ممکن است فردی در زمان انتخاب گزینه‌ای بسیار مناسب به نظر برسد، اما در عمل نتواند انتظارات را برآورده کند یا حتی برعکس، مدیری که در زمان انتخاب چندان شناخته‌شده نبوده، در جریان اجرا توانایی‌هایی از خود نشان دهد که در مرحله انتخاب قابل مشاهده نبوده است. بنابراین چگونه می‌توان در روز انتخاب، درباره صلاحیت یک مدیر قضاوت کرد و سپس تا پایان دوره مسئولیت، هیچ ارزیابی جدی‌ای از نتیجه آن قضاوت نداشت؟ انتخاب براساس اطلاعات اولیه انجام می‌شود، اما قضاوت درباره کیفیت انتخاب، فقط با مشاهده عملکرد واقعی امکان‌پذیر است.

شکاف اطلاعاتی میان رئیس‌جمهور و مدیران دولت نیز مسئله دیگری است. رئیس‌جمهور، حتی اگر بخواهد، نمی‌تواند هر روز عملکرد همه وزیران و مدیران ارشد را با جزئیات بررسی کند. او ناچار است بخشی از اطلاعات خود را از گزارش‌هایی دریافت کند که دستگاه‌های اجرائی در اختیارش قرار می‌دهند و طبیعتا بخش درخور توجهی از این اطلاعات نیز توسط همان مدیرانی تولید می‌شود که قرار است عملکردشان ارزیابی شود. اینجا دقیقا جایی است که وجود یک سازوکار کارشناسی مستقل می‌تواند معنا پیدا کند. شورای راهبری یک مزیت مهمی که دارد، اعضای آن در مرحله انتخاب، سوابق و توانایی‌های مدیران را بررسی کرده‌اند و می‌دانند بر چه اساسی فردی برای یک مسئولیت مناسب تشخیص داده شده است. بنابراین می‌توانند بعدا بررسی کنند که میان آنچه در روز انتخاب درباره فرد گفته می‌شد و آنچه در میدان عمل اتفاق افتاده، چه فاصله‌ای وجود دارد. البته قرار نیست شورای راهبری جای رئیس‌جمهور، مجلس، دستگاه‌های نظارتی یا نهادهای قانونی را بگیرد. بحث بر سر ایجاد یک نهاد موازی نیست؛ بحث بر سر ایجاد یک حلقه کارشناسی است که بتواند اطلاعاتی را که برای تصمیم‌گیری درباره ادامه کار یک مدیر لازم است، جمع‌آوری و تحلیل کند؛ چراکه وقتی مدیر ارشد بداند پس از انتخاب دیگر کسی عملکرد او را با همان معیارهایی که براساس آن انتخاب شده بررسی نمی‌کند، طبیعتا انگیزه و نگرانی چندانی هم از بابت فاصله‌گرفتن از آن معیارها نخواهد داشت.

از طرف دیگر، اساسا مدیریت بدون ارزیابی، مدیریت کاملی نیست. در ساده‌ترین شکل، هر فرایند مدیریتی از یک چرخه تشکیل می‌شود؛ هدف‌گذاری، انتخاب، اجرا، پایش، ارزیابی، دریافت بازخورد و اصلاح. اگر قرار است نتیجه یک تصمیم سنجیده شود، باید بتوان فهمید آن تصمیم به چه نتیجه‌ای رسیده است. اگر نتیجه با هدف اولیه فاصله دارد، باید علت این فاصله مشخص شود و اگر امکان اصلاح وجود دارد، مسیر اصلاح شود. در غیر این صورت، تصمیمی که یک بار گرفته شده، صرفا به دلیل اینکه در گذشته اتخاذ شده، تا پایان مسیر ادامه پیدا می‌کند؛ حتی اگر شواهد نشان دهد که دیگر کارآمد نیست. اما این ارزیابی نباید به گزارش خود مدیر محدود شود. گزارش دستگاه، آمار و اطلاعات عملکرد، نظر کارشناسان مستقل، میزان تحقق برنامه‌ها و حتی بازخورد ذی‌نفعان می‌تواند در کنار گزارش مدیر قرار گیرد تا تصویری واقعی‌تر از عملکرد او به دست آید. نتیجه این ارزیابی نیز لزوما نباید به معنای برکناری یا ابقای فوری مدیر باشد. می‌توان نتایج را در سه سطح تعریف کرد؛ مدیرانی که عملکرد قابل قبول دارند و باید به کار خود ادامه دهند، مدیرانی که ضعف‌هایشان قابل اصلاح است، باید برای آنها برنامه اصلاحی تعیین و چند ماه بعد دوباره ارزیابی شوند و مدیرانی که ضعف جدی و مستمر دارند، نتیجه ارزیابی آنها باید برای تصمیم‌گیری درباره ادامه کار در اختیار رئیس‌جمهور قرار گیرد. تصمیم نهایی درباره ادامه کار یا تغییر مدیر نیز طبیعتا باید در اختیار مقام قانونی خود باقی بماند و شورای راهبری صرفا نقش کارشناسی و مشورتی داشته باشد. اتفاقا یک مرحله مهم دیگر هم در این میان وجود دارد که شاید از خود ارزیابی مدیران مهم‌تر باشد و آن ارزیابی عملکرد خود شورای راهبری است. شورا باید بتواند بعد از دو یا سه سال به عقب برگردد و از خودش بپرسد چرا فلان فرد را مناسب تشخیص دادیم؟ کدام معیار ما درست بود و کدام معیار اشتباه؟ درباره کدام مدیر، پیش‌بینی ما با واقعیت تطابق نداشت و چرا؟ چه چیزی را در زمان انتخاب ندیدیم که بعدها در عملکرد او آشکار شد؟ اگر چنین بازخوردی وجود داشته باشد، شورای راهبری از یک شورای انتخابی صرف فراتر می‌رود و به یک نهاد یادگیرنده تبدیل می‌شود؛ نهادی که نه‌تنها مدیران را ارزیابی می‌کند، بلکه از خطاها و موفقیت‌های خود نیز برای انتخاب‌های بعدی درس می‌گیرد.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

«شرق» واکاوی می‌کند؛ تحولات جنوب لبنان چگونه بهانه‌ای برای فشار دوباره بر مذاکره‌کنندگان شد

دوقطبی‌سازی با رمز علی‌الطاهر

عبدالرحمن فتح‌الهی: در برهه‌ای که معادلات شورای حکام و تلاش برای ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، احتمال تشدید فشارهای بین‌المللی، مناقشه بر سر تنگه هرمز و تحولات جنوب لبنان و منطقه غرب آسیا بار دیگر به یکدیگر گره خورده‌اند، خطر دیگری نیز در فضای داخلی خودنمایی می‌کند: تبدیل هر تحول بیرونی به دستمایه‌ای برای تسویه‌حساب سیاسی در داخل. حملات تازه اسرائیل به جنوب لبنان و مناقشه بر سر ارتفاعات علی‌الطاهر، به‌جای آنکه صرفا با معیار واقعیت‌های میدانی سنجیده شود، بار دیگر زمینه را برای دوقطبی‌سازی و حمله به مذاکره‌کنندگان و تفاهم ۲۸ خرداد ایران و آمریکا فراهم کرده است. این رویکرد، اگر از مرز نقد مسئولانه عبور کند، نه‌تنها به فهم بحران کمک نمی‌کند، بلکه صورت‌مسئله را نیز مخدوش می‌کند. تفاهم سیاسی را نمی‌توان بدون سنجش پیامدهای واقعی آن در میدان قضاوت کرد؛ همان‌گونه که نمی‌توان هر تحول نظامی را بی‌درنگ سندی علیه یک تصمیم دیپلماتیک دانست. حتی در لبنان نیز آنچه درباره تلاش در راستای توقف تجاوزات و زمینه‌سازی برای عقب‌نشینی اسرائیل مطرح شده، نشان می‌دهد نسبت میان دیپلماسی و میدان بسیار پیچیده‌تر از روایت‌های ساده‌سازانه‌ای است که این روزها در فضای سیاسی داخلی بازتولید می‌شود. نقد مذاکره‌کنندگان حق مسلم هر جریان و رسانه‌ای است، اما نقد هنگامی ارزشمند است که بر واقعیت استوار باشد، نه بر پیش‌داوری و مقصرسازی. در شرایط حساس کنونی، خطر اصلی آن است که اختلاف نظر سیاسی به شکاف اجتماعی و دوقطبی فرساینده تبدیل شود؛ زیرا در نهایت، چنین فضایی بیش از آنکه به اصلاح سیاست‌ها کمک کند، توان تصمیم‌گیری کشور در برابر بحران‌های واقعی را تضعیف خواهد کرد. ازاین‌رو، برای واکاوی دقیق‌تر نسبت میان تحولات جنوب لبنان و معادلات سیاست داخلی ایران و فهم ابعاد پیدا و پنهان این پیوند، با محمد ایرانی، سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در کویت و اردن و نیز محمدعلی مهتدی، تحلیلگر ارشد مسائل غرب آسیا و جهان عرب با سال‌ها تجربه و حضور سیاسی و دیپلماتیک در لبنان، به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

محمدعلی مهتدی در گفت‌وگو با «شرق» عنوان کرد:

تهران، حزب‌الله را معامله نکرده، حزب‌الله فروختنی نیست

عکس: سهند تاکی، شرق

شرق: محمدعلی مهتدی در واکنش به دور تازه تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان و همچنین انتقادهای جریان‌های رادیکال داخلی از مذاکره‌کنندگان و تفاهم ۲۸ خرداد ایران و آمریکا، تأکید می‌کند: «حمایت جمهوری اسلامی ایران از محور مقاومت و حزب‌الله لبنان، موضوعی مقطعی و وابسته به یک تفاهم سیاسی نیست». به باور این تحلیلگر ارشد مسائل لبنان که سال‌ها تجربه زیست و فعالیت سیاسی و دیپلماتیک در این کشور را داشته، «نمی‌توان تحولات میدانی جنوب لبنان را به معنای تغییر رویکرد ایران در قبال مقاومت تلقی کرد». این کارشناس مسائل جهان عرب، با رد ادعاهای مطرح‌شده درباره معامله حزب‌الله، تصریح می‌کند «حزب‌الله فروختنی نیست» و «حزب‌الله را نمی‌توان در مذاکرات معامله کرد»؛ چون از نگاه مهتدی، رابطه ایران و حزب‌الله یک معامله سیاسی نیست، بلکه رابطه‌ای عمیق و راهبردی است که طی سال‌ها شکل گرفته است. بر همین اساس، «ایران به‌هیچ‌وجه از مقاومت لبنان دست نخواهد کشید و حمایت از آن را نمی‌توان با یک تفاهم سیاسی مرتبط دانست». او در عین حال معتقد است: «ادعای فروش حزب‌الله، در نهایت تقلیل مناسبات مقاومت به یک دادوستد سیاسی است». متن پیش‌رو مشروح گفت‌وگو با محمدعلی مهتدی است.

●●●

به دنبال دور تازه حملات اسرائیل به جنوب لبنان و تحولات مربوط به بلندی‌های علی‌الطاهر، برخی منتقدان تفاهم‌نامه ایران و آمریکا مدعی‌اند در جریان این تفاهم و مشخصا بند اول آن، مذاکره‌کنندگان کشورمان عملا حزب‌الله لبنان را «فروخته» یا دست‌کم از حمایت مؤثر از آن چشم پوشیده‌اند. این ادعا تا چه اندازه با واقعیت‌های میدانی و سیاسی منطبق است؟

نه؛ این سخن از اساس غیرمنطقی و غیرقابل قبول است.

چرا؟

به چند دلیل مختلف اساسا طرح چنین تعبیری را نادرست و فاقد مبنای منطقی می‌دانم. نخست اینکه حزب‌الله کالایی نیست که بتوان آن را خرید یا فروخت. حزب‌الله یک جریان سیاسی، اجتماعی و مقاومتی ریشه‌دار در لبنان است و نمی‌توان درباره آن با ادبیات حاکم بر معاملات و دادوستدهای سیاسی سخن گفت. دوم اینکه ارتباط جمهوری اسلامی ایران با جنوب لبنان، جامعه شیعیان لبنان، منطقه جبل‌عامل و جریان مقاومت، ارتباطی عمیق، تاریخی و ریشه‌دار است؛ رابطه‌ای که صرفا به یک تصمیم مقطعی سیاسی یا یک توافق دیپلماتیک وابسته نیست. بنابراین، اینکه تصور کنیم مذاکره‌کنندگان در جریان یک تفاهم سیاسی، درباره «فروش حزب‌الله» تصمیم گرفته‌اند، نادیده‌گرفتن ماهیت این روابط و ساده‌سازی بیش از اندازه یک واقعیت پیچیده منطقه‌ای است.

سوم اینکه اساسا باید پرسید در شرایط فعلی جنگ و رویارویی، جمهوری اسلامی ایران یا مذاکره‌کنندگان ایرانی چه انگیزه‌ای برای «فروختن» حزب‌الله دارند؟ حزب‌الله یکی از ارکان مهم جریان مقاومت در منطقه بوده و طبیعی است که در هرگونه محاسبه راهبردی، جایگاه و امنیت آن مورد توجه قرار گیرد. نمی‌توان با چنین ادبیات ساده‌انگارانه‌ای، روابط پیچیده میان بازیگران منطقه‌ای را به یک معامله تقلیل داد. به نظر من، کاربرد تعابیری مانند «خریدن» و «فروختن» درباره مناسبات مقاومت و به‌ویژه روابط ایران و حزب‌الله، نه‌تنها دقیق نیست، بلکه شأن و ماهیت این روابط را نیز مخدوش می‌کند. نمی‌دانم این ادبیات سطحی دقیقا از کجا نشئت گرفته است، اما معتقدم برای تحلیل مسائل مربوط به مقاومت، جنگ و مناسبات منطقه‌ای، باید از ادبیاتی دقیق‌تر، واقع‌بینانه‌تر و متناسب با پیچیدگی‌های سیاسی و راهبردی این منطقه استفاده کرد.

ولی در روزهای اخیر شاهد حملات تند جریان‌های رادیکال علیه مذاکره‌کنندگان و تفاهم ایران و آمریکا هستیم؛ حملاتی که پس از تحولات علی‌الطاهر شدت گرفته است. منتقدان مدعی‌اند این تحولات نتیجه مستقیم همان تفاهم و نشانه چشم‌پوشی مذاکره‌کنندگان از منافع و متحدان منطقه‌ای ایران است. آیا این حملات صرفا بهره‌برداری سیاسی از یک تحول میدانی است یا آنکه در متن تفاهم واقعا مسئله‌ای وجود دارد که اکنون پیامدهای آن در لبنان آشکار شده است؟

به گمان من، آنچه در این زمینه مطرح است، بیش از آنکه یک مسئله سیاسی یا ناشی از تصمیمی برای چشم‌پوشی از حزب‌الله باشد، به ملاحظات فنی و نظامی مربوط می‌شود. پرسش اصلی این است که آیا حزب‌الله در شرایط کنونی و در جریان دور جدید تجاوزات اسرائیل اساسا به کمک دیگران و مشخصا ایران نیاز دارد یا خیر و اگر چنین نیازی وجود دارد، این کمک باید با چه شیوه‌ای، در چه سطحی و با چه ملاحظاتی ارائه شود؟ پاسخ به هر کدام از این پرسش‌ها ملاحظات خود را دارد.

یعنی ما باید به معادلات لبنان ورود کنیم؟

اینکه تندورها چه می‌گویند، محلی از اعراب ندارد. اینکه ما به تحولات این روزهای جنوب لبنان ورود کنیم یا نکنیم، موضوعی است که به ملاحظات بسیاری وابسته است. ضمنا در یک وضعیت جنگی، صرف اعلام حمایت سیاسی لزوما به معنای ورود مستقیم نظامی نیست و هرگونه اقدام باید براساس ارزیابی دقیق شرایط میدان، توانایی‌های مقاومت و اقتضائات عملیاتی صورت گیرد. بنابراین، نباید سکوت یا عدم ورود مستقیم سایر اعضای محور مقاومت و مشخصا تهران را فورا به معنای عقب‌نشینی سیاسی یا رهاکردن حزب‌الله تعبیر کرد. ممکن است این وضعیت حاصل یک محاسبه و هماهنگی نظامی باشد که براساس آن، حزب‌الله در شرایط فعلی توانایی مدیریت میدان را دارد و نیازی به ورود مستقیم دیگران احساس نمی‌شود.

حزب‌الله در این شرایط چنین توانی دارد؟

تا آنجا که من اطلاع دارم، سکوت حزب‌الله و رعایت آتش‌بس را نمی‌توان به‌سادگی به معنای ضعف، انفعال یا ناتوانی این جنبش تلقی کرد. حزب‌الله یک بازیگر نظامی و سیاسی باتجربه است و طبیعتا تصمیم‌گیری درباره زمان و نحوه ورود به میدان را براساس محاسبات و ملاحظات خاص خود انجام می‌دهد. بنابراین، ممکن است سکوت فعلی بخشی از یک برنامه و راهبرد مشخص باشد و حزب‌الله در زمان و شرایطی که خود مناسب تشخیص دهد، وارد عمل شود. حتی این احتمال نیز وجود دارد که در شرایط فعلی اساسا نیازی به ورود مستقیم یا دریافت کمک نظامی از دیگر اعضای محور مقاومت نداشته باشد.

در این میان، مسئله «وحدت میدان‌ها» یا وحدت جبهه‌های مقاومت نیز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ مفهومی که شهید سیدحسن نصرالله پیش‌تر بر آن تأکید کرده بود. براساس این نگاه، جبهه‌های مقاومت در منطقه به یکدیگر مرتبط هستند و اگر یکی از حلقه‌های این زنجیره هدف حمله قرار گیرد، دیگر اعضا نیز در صورت ضرورت می‌توانند برای دفاع از آن وارد میدان شوند. بنابراین، عدم ورود فوری سایر اعضای محور مقاومت الزاما به معنای بی‌تفاوتی یا کنارگذاشتن این اصل نیست، بلکه می‌تواند ناشی از تشخیص شرایط و نوعی هماهنگی در سطح محور مقاومت باشد. بر همین اساس، انتظار می‌رفت در صورت حمله به لبنان، دیگر اعضای محور مقاومت، یعنی انصارالله یمن، مقاومت عراق و جمهوری اسلامی ایران نیز وارد عمل شوند. با این حال، تاکنون چنین اتفاقی نیفتاده است.

اتفاقا در چند روز اخیر، برخی چهره‌های لبنانی هم نسبت به ورودنکردن تهران انتقاد کرده‌اند.

خیر این‌طور نیست. اولا باید به موضع انصارالله یمن اشاره کنم. انصارالله آمادگی خود را برای حمایت از مقاومت لبنان اعلام کرده و همواره تأکید داشته است که در صورت ضرورت، می‌تواند در دفاع از لبنان وارد عمل شود؛ ازجمله با بستن تنگه باب‌المندب و ناامن‌کردن دریای سرخ برای دشمن. این موضع‌گیری نشان می‌دهد انصارالله اصل حمایت از مقاومت لبنان را منتفی نمی‌داند و آمادگی لازم برای اقدام را دارد. همین‌طور باید توجه داشت که انصارالله در شرایط کنونی نیز درگیر رویارویی نظامی با عربستان سعودی است و توانایی‌های نظامی خود را در میدان نشان داده است.

از سوی دیگر، نیروهای مقاومت عراق نیز تاکنون وارد عملیات مستقیم در این جنگ نشده‌اند. مجموع این تحولات به نظر من نشان می‌دهد که میان اعضای محور مقاومت نوعی تفاهم و هماهنگی وجود دارد و تصمیم‌ها براساس یک ارزیابی مشترک از شرایط میدان اتخاذ می‌شود. اگر حزب‌الله در وضعیت فعلی به این جمع‌بندی رسیده باشد که نیازی به ورود مستقیم سایر اعضای محور مقاومت ندارد، طبیعی است که دیگران نیز وارد عملیات نشوند. در غیر این صورت، اگر ضرورت نظامی ایجاب می‌کرد، می‌توان انتظار داشت که سایر اعضای محور نیز برای جلوگیری از تحقق اهداف رژیم صهیونیستی وارد عمل شوند.

بنابراین، عدم ورود فعلی سایر اعضای محور مقاومت به‌صورت مستقیم به میدان را نباید نشانه ضعف، انزوا یا تضعیف جایگاه حزب‌الله تلقی کرد. در مسائل نظامی و امنیتی، هر بازیگری براساس شرایط میدان، توانایی‌های موجود و ضرورت‌های عملیاتی درباره نحوه و زمان ورود خود تصمیم می‌گیرد. اگر در شرایط کنونی حزب‌الله به این جمع‌بندی رسیده باشد که می‌تواند به‌تنهایی از عهده مدیریت میدان برآید، عدم ورود سایر اعضا می‌تواند ناشی از همین ارزیابی و هماهنگی باشد، نه نشانه رهاشدن مقاومت.

پرسش مشخص من درباره ایران است؛ رادیکال‌ها معتقدند چون ما پاسخ ندادیم، جنوب لبنان و حزب‌الله در خطر قرار گرفته است.

اجازه دهید پاسخ به پرسش اول را اینجا قدری صریح‌تر و شفاف‌تر بازگو کنم. حمایت ایران از مقاومت لبنان موضوعی مقطعی، تاکتیکی و وابسته به یک تفاهم سیاسی یا نتیجه یک دور مذاکره نیست، این حمایت در چارچوب سیاست منطقه‌ای ایران تعریف شده و نمی‌توان تصور کرد صرفا بر اثر یک تفاهم سیاسی یا تحولات مقطعی میدان، به‌سادگی تغییر کند. ایران به‌هیچ‌عنوان از مقاومت لبنان دست نخواهد کشید و تحولات میدانی نیز نمی‌تواند به‌تنهایی مبنایی برای چنین تغییری باشد. از سوی دیگر، رابطه جمهوری اسلامی ایران با حزب‌الله لبنان را نیز نباید صرفا در قالب رابطه میان دو دولت، دو بازیگر سیاسی یا دو طرف یک معامله سیاسی تفسیر کرد. این رابطه طی سال‌های طولانی شکل گرفته و ابعاد راهبردی و عمیقی پیدا کرده است. بنابراین تقلیل چنین رابطه‌ای به یک دادوستد سیاسی و طرح این ادعا که در جریان مذاکرات، حزب‌الله معامله شده است، به نظر من با واقعیت مناسبات ایران و مقاومت لبنان همخوانی ندارد. در شرایطی که منطقه با یک وضعیت پیچیده و پرتنش مواجه است و تحولات میدانی در لبنان و دیگر نقاط مقاومت ادامه دارد، اساسا باید پرسید چنین معامله‌ای چه معنایی می‌تواند داشته باشد. حزب‌الله یک موضوع یا امتیاز قابل واگذاری در یک میز مذاکره نیست که بتوان آن را در ازای امتیاز دیگری معامله کرد. به همین دلیل، بار دیگر تأکید می‌کنم حزب‌الله نه در جریان مذاکرات معامله شده و نه اصولا طرح چنین موضوعی از اساس مبنای درستی دارد. به باور من، استفاده از تعابیری مانند «فروختن حزب‌الله» یا «معامله‌کردن حزب‌الله» بیش از آنکه به فهم واقعیت کمک کند، مناسبات پیچیده و چندلایه مقاومت را به یک دادوستد سیاسی ساده تقلیل می‌دهد. این ادبیات نه‌تنها تصویر دقیقی از روابط ایران و حزب‌الله ارائه نمی‌کند، بلکه موجب می‌شود تحولات منطقه نیز از دریچه‌ای سطحی و غیرواقع‌بینانه تحلیل شود. در یک جمله خلاصه کنم: حزب‌الله را نمی‌توان معامله کرد و اساسا حزب‌الله فروختنی نیست.

با توجه به اهمیت تحولات اخیر جنوب لبنان، یکی از پرسش‌های اساسی این است که وضعیت میدانی ارتفاع «علی‌الطاهر» دقیقا چگونه است. اسرائیل مدعی تسلط بر این ارتفاع است و حزب‌الله نیز روایت متفاوتی دارد. از منظر اطلاعات میدانی، اکنون کنترل و اشراف بر ارتفاع علی‌الطاهر در اختیار کدام طرف است و اساسا کدام‌یک از این دو روایت به واقعیت نزدیک‌تر است؟

می‌دانیم مدتی است ارتش صهیونیستی، جنوب لبنان را به‌شدت بمباران می‌کند؛ نه‌فقط منطقه علی‌الطاهر، بلکه بخش‌های مختلف شهرها و مناطق جنوبی لبنان هدف حملات قرار گرفته‌اند و حتی حملات شدیدی علیه شهر نبطیه نیز شده است.

هدف اسرائیل از تجاوز دوباره به جنوب لبنان چیست؟

ظاهرا هدف رژیم صهیونیستی این است که هرگونه بازگشت آوارگان به جنوب لبنان را غیرممکن کند. طبیعی است وقتی یک شهر یا منطقه به‌طور کامل ویران شود، امکان بازگشت آوارگان و استقرار مجدد آنها نیز از بین می‌رود.

و اهمیت بلندی‌های علی‌الطاهر در چیست؟

ارتفاع علی‌الطاهر از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و نمی‌توان تحولات مربوط به آن را صرفا در چارچوب یک درگیری محدود در جنوب لبنان ارزیابی کرد. جنوب لبنان به‌طور کلی همواره برای مقاومت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است، اما برخی نقاط جغرافیایی و ارتفاعات این منطقه، به دلیل موقعیت و اشراف خود، اهمیتی مضاعف دارند. در این میان، ارتفاعات علی‌الطاهر، قلعه شقیف و همچنین ارتفاعات مشرف بر شهر نبطیه، از جمله مهم‌ترین و راهبردی‌ترین نقاط برای مقاومت محسوب می‌شوند. از همین رو، کنترل یا تهدید این مناطق می‌تواند پیامدهای مهمی برای معادلات میدانی و امنیتی جنوب لبنان داشته باشد. ضمنا درباره ارتفاع علی‌الطاهر نیز آن‌گونه که اسرائیلی‌ها ادعا کرده‌اند، این منطقه سرآغاز یک تونل زیرزمینی مهم متعلق به حزب‌الله است و ارتش صهیونیستی می‌خواسته این تونل را به‌طور کامل تصرف کند. آنها همچنین مدعی بودند تعداد زیادی از رزمندگان حزب‌الله در این تونل حضور دارند و ارتش اسرائیل قصد دارد آنها را به قتل برساند. مدتی است بمباران این منطقه ادامه دارد و اخیرا نتانیاهو مدعی شده ارتش اسرائیل به‌طور کامل بر علی‌الطاهر مسلط شده است. با این حال، این ادعا محل تردید است.

چرا؟

چون اطلاعات موجود نشان می‌دهد ارتش صهیونیستی همچنان به بمباران این منطقه ادامه می‌دهد. اگر واقعا بر علی‌الطاهر مسلط شده باشد، ادامه این حجم از بمباران چندان معنا ندارد. تداوم بمباران می‌تواند به این معنا باشد که مقاومت همچنان در منطقه حضور دارد و اسرائیل نتوانسته به‌طور کامل بر این تونل یا منطقه مسلط شود. از سوی دیگر، حزب‌الله نیز اعلام کرده است اساسا هیچ رزمنده‌ای در این تونل حضور ندارد. بنابراین اینکه تعداد زیادی از رزمندگان مقاومت در این منطقه مستقر هستند و اسرائیل قصد دارد آنها را دستگیر یا از بین ببرد، ادعایی است که صحت آن همچنان روشن نیست. در مجموع، این مسئله همچنان مبهم است و نمی‌توان به‌سادگی ادعای اسرائیل را پذیرفت.

در آستانه انتخابات کنست، دور تازه حملات و عملیات نظامی اسرائیل در جنوب لبنان این گزاره را جدی‌تر مطرح کرده است که آیا بخشی از این تحرکات می‌تواند با ملاحظات سیاسی و انتخاباتی بنیامین نتانیاهو ارتباط داشته باشد؛ به‌ویژه آنکه تحولات میدانی در جنوب لبنان می‌تواند برای او به عنوان یک «دستاورد امنیتی» در فضای انتخاباتی مطرح شود؟

قطعا همین طور است که می‌گویید. یعنی نباید عامل سیاسی و انتخاباتی را نیز در تحلیل این ادعاها نادیده گرفت. با نزدیک‌شدن به انتخابات کنست، یعنی پارلمان رژیم صهیونیستی و با توجه به نظرسنجی‌های موجود، نتانیاهو ظاهرا با وضعیت چندان مطلوبی مواجه نیست و احتمال دارد در انتخابات با کاهش قابل توجه کرسی‌های خود روبه‌رو شود. بنابراین، او تلاش می‌کند پیش از انتخابات دستاوردهایی برای خود ایجاد کند تا از آنها برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و رأی‌دهندگان اسرائیلی استفاده کند. یکی از این دستاوردها می‌تواند همین ادعای تسلط بر علی‌الطاهر باشد. در مورد نوار غزه نیز وضعیتی مشابه مشاهده می‌کنیم. قرار بود عقب‌نشینی انجام شود و نیروهای چندملیتی وارد منطقه شوند و درباره سلاح و تجهیزات نیز تفاهم‌هایی شده بود تا این مسئله حل‌وفصل شود. اما می‌بینیم نتانیاهو زیر بار این توافق‌ها نرفته و بار دیگر در روند اجرای آنها اشکال ایجاد می‌کند. به نظر می‌رسد یکی از اهداف اصلی او در این زمینه نیز ملاحظات انتخاباتی است. بنابراین، درباره علی‌الطاهر نیز به نظر می‌رسد نتانیاهو در حال انجام یک اقدام انتخاباتی است. مسئله از نظر میدانی همچنان مبهم است و احتمالا در روزهای آینده ابعاد آن روشن‌تر خواهد شد.

و برای پرسش آخر، آیا اسرائیل با تشدید تدریجی حملات و افزایش سطح تنش در جنوب لبنان، درصدد آن است شرایط را به نقطه‌ای برساند که ورود مستقیم جمهوری اسلامی ایران و حتی انجام یک حمله پیش‌دستانه برای تهران به گزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر تبدیل شود؟ اگر چنین سناریویی مطرح باشد، آیا می‌توان گفت هدف اسرائیل صرفا فشار بر حزب‌الله نیست، بلکه کشاندن ایران به یک رویارویی مستقیم و استفاده از پیامدهای آن برای تغییر معادلات سیاسی و انتخاباتی داخل اسرائیل نیز هست؟

این سؤال بسیار مهم است و به نظر من یکی از اهداف دور تازه حملات اسرائیل می‌تواند همین باشد که جمهوری اسلامی ایران را به‌طور مستقیم وارد معادلات لبنان کند؛ به‌گونه‌ای که در واکنش به تشدید حملات، تهران دست به یک اقدام پیش‌دستانه بزند و در نتیجه شرایط برای آغاز دور تازه‌ای از یک جنگ گسترده فراهم شود. در چنین سناریویی، طبیعی است فضای سیاسی و انتخاباتی داخل اسرائیل نیز به‌شدت تحت تأثیر و انتخابات کنست عملا تحت‌الشعاع تحولات نظامی و امنیتی قرار بگیرد. جمهوری اسلامی ایران نیز پیش‌تر به‌صراحت تهدید کرده بود اگر اسرائیل به حملات و عملیات خود در این منطقه ادامه دهد، ایران وارد عمل نظامی خواهد شد. با این حال، تا این لحظه چنین دخالت مستقیم و نظامی‌ای از سوی ایران نشده است. البته شما هم عنوان کردید در همین زمینه، برخی دوستان لبنانی نیز گلایه‌هایی مطرح کرده و انتظار داشته‌اند ایران واکنش متفاوتی نشان دهد.

و با تشدید تجاوزات اسرائیل، حمله پیش‌دستانه‌ای از جانب ایران خواهد شد؟

به نظر من هنوز برای قضاوت نهایی زود است. باید منتظر ماند و دید تحولات میدانی در جنوب لبنان و تصمیمات سیاسی طرف‌های درگیر به کدام سمت حرکت خواهد کرد. تصور می‌کنم در روزهای آینده، بخش مهمی از این ابهام‌ها برطرف و واقعیت‌های میدانی و سیاسی این مسئله روشن‌تر خواهد شد.